



مریم بانوبردار

زن در شاه نامه

ادامه...

بنا به تقدیر همین شاه به توران خواهد تاخت و خان و مان گلشهر را بر باد خواهد داد. رنج و تیر، روزی گلشهر با گریختن کیخسرو و مادرش می تازد تا از راه رسیدن به ایران را سر کند اما گیو پیران را به بند می کشد و بر آنست که در جه کارش را تمام کند فرنگیس وفادار که خود را مدیون نیکیهای پیران می داند جان وی را نجات می دهد. گیو با میانجیگری فرنگیس و به فرمان کیخسرو و پیران را آزاد می کند اما به یک شرط.

به سوگند یابی مگر باره باز

دو دستت ببندم به بند دراز

که نگشاید این بند تو هیچ کس

گشاینده گلشهر خواهیم و بس

کجا مهتر بانوان تو اوست

وز و یست پیدا ترا مغز و پوست

بدان گشت همداستان پهلوان

به سوگند بخرد اسب و روان

که نگشاید آن بند را کس را به راه

ز گلشهر سازد روی آن دستگاه

سرانجام هنگامی که پیران بر آن کوه خارا از ژوبین گودرز جان می دهد گلشهر در کنار او نیست و از سرنوشت گلشهر خبری نیست

« جریره »

جریره دختر پیران و پسر است. از گلشهر پیران نخست دختر خود را به سیاوش داد او وصفزیبایی و دل آرایی دختر خود برای سیاوش می کند.

پس پرده من چهار ند خرد

چو باید ترا بنده باید شمرد

از ایشان جریرست مهتر به سال

که از خوبرویان ندارد همال

یکی دختری هست آراسته

چو ماه در خشنده با خواسته

نخواهد کسی را که آن رای نیست

بجز چهرشاهش دلارای نیست

ز خوبان جریر است انباز تو

بود روز رخشنده دمساز تو

سیاوش مشتاق می شود که جریره را ببیند بعد از دیدار جریره را می پسندد.

سیاوش چو روی جریره بدید

خوش آمدش خندید و شادی گزید

همی بود با او شب و روز شاد

گلشهر

گلشهر مهتر بانوان پیران و پسر است. امور شبستان پهلوان در دست این کد بانوست و خود وی در اختیار شوهر. گلشهر کم حرف ترین زن در شاهنامه پهلوانی است. نخستین بار نام گلشهر را به مناسبت عروسی دخترش جریره می شنویم. سپس در عروسی سیاوش با فرنگیس که پیران و گلشهر از سوی داماد همه کاره اند.

چو بشنید پیران سوی خانه رفت

دل و جان بیست اندر آن کار تفت

در خانه و جامه تابرید

به گلشهر بسپرد و پیران کلید

کجا بود کدبانوی پهلوان

ستوده زنی بود روش روان

پیران نقش دشوار و پیچیده در بارگاه افراسیاب بر عهده دارد در حالی که خویشاوندان افراسیاب است و سپهسالار لشکر تورانیان بارها به تدبیر، جان بزرگان ایرانی را از دام گرسیوز و خشم دیوانه وار شاه تورانی نجات می دهد و در این موقعیتهای دشوار اغلب گلشهر در کنار اوست. هنگامی که پیران فرنگیس باردار از چنگ دژ خیمن افراسیاب می رهند و به کاخ خود می برد به پرستار مهربانی چون گلشهر امید بسته است.

چو آمد به ایوان گلشهر گفت

که این خود را بیاید نهفت

تو بر پیش این نامور زینهار

بباش و بدارش پرستار وار

هنگامی که پیران بر اثر خوابی که دیده است گلشهر را به نزد فرنگیس می فرستد اینجاست که گلشهر؛ سخن در می آید.

همی رفت گلشهر تا بیش مه

جدا گشته بود از بر ماه شاه

بدید به شادی سبک بازگشت

همانگاه گیتی پر آواز گشت

بیامد به شادی به پیران بگفت

که اینت بایین خورو ماه جفت

یکی اندر آ و شگفتی بین

بزرگی ورای جهان آفرین

تو گویی نشاید مگر تاج را

وگر جوشن و ترگ و تاراج را

کیخسرو که گلشهر او را می ستاید و او را زیننده شاهی می داند

ایران به کلات آمده اند پس از چه بترسد جریره پسر را راهنمایی می کند نشان بهرام وزنگه شادان را در میان شپاه ایران بجوید و خود را به یاران پدر بشناساند. راهی که جریره پیش پای فرود می گذارد خردمندانه است و در روند حماسه پسندیده و رواست.

برت را به خفتان روی بپوش
برد دل پر از جوش و سر پر خروش
به پیش سپاه برادر برو

تو کین خواه نو باش و او شاه نو
که زبید کزین غم بنالد پلنگ
ز دریا خروشان برآید نهنگ
و گر مرغ با ماهیان اندر آب
بخوانند نفرین به افراسیاب
که اندر جهان چون سیاوش سوار
نبندد کمر نیز یک نامدار
به گردی و فردی و جنگ و نژاد
به اورنگ و فرهنگ و سنگ و به داد
بدو داد پیران مرا از نخست
و گرنه ز ترکان همی زن نجست (۸)

اما دریغا که بخت فرود تاریک است و سرنوشت با فرزند جریره سرناسازگاری دارد و داستان فرود یکی از تقدیر سازترین منظومه های پهلوانی است بنا داستان بر تقدیر محتوم است. رویدادها در امواج سرنوشت زیر و روی می شوند در آخرین شب پایداری دژ، جریره خوابی می بیند، خوابی خانمان سوز، خواب این زن بخت برگشته دو بیت بیشتر نیست ولی یکی از مهمترین خوابهای شاهنامه است.

به خواب آتشی دید کز دژ بلند
برافروختی بیش آن ارجمند
سراسر سپید کوه بفروختی

پرستنده و از همی سوختی (۹)

فرود تن به شکست نمی دهد و مردانه می جنگد در حالیکه دستش از بدن جدا شده خود را به دژ می رساند جریره در دژ مراسم سوگ فرود را ساز میکند خواب جریره تعبیر می شود. جریره پس از برگزاری آیین های سوگواری - کندن موی و روی و کشتن اسبان و آتش زدن گنجهای زاری کنان به بالین فرود می آید.

بیامد به بالین فرخ فرود
یکی دشنه با او چو آب کبود
دو رخ را به روی سپر بر نهاد
شکم بردید و برش جان بدار (۱۰)

پهلوان شاهنامه همن دیگر قهرمانان حماسی نام را بر مرگ برتری می دهند و همواره به پیشواز خطر می روند اما هیچ پهلوانی دست به خودکشی نمی زند و یگانه شخصیت بلند پایه ای که در شاهنامه پهلوانی دست به خودکشی می زند جریره مادر فرود است.

ادامه...

نیاموز کاوس و دستانش یاد
بر همین نیز چندی بگردید چرخ
سیاوش را بد زنیکیش سرخ (۵)

پس از ازدواج سیاوش با فرنگیس مدتی جریره از داستان محو می شود بار دیگر با تولد فردا اندک جلوه می یابد.

هم آنکه بر نزد سیاوش چو بار
سواری بیاور ورا مژده داد
که از دختر پهلوان سپاه
یکی کودک آمد بمانند شاه
ورا نام کردند فرخ فرود
به تیره شب آمد چو پیران شنور
بزودی مرا با سواری دگر
بگفت اینکه شو شاه را مژده بر
همان مادر کودک ارجمند
جریره سر بانوان بلند
بفرمود یکسر به فرمانبران
زدن دست آن خرد بر زعفران
سازند بر پشت این نامه بر
که پیش سیاوش خود نامه بر (۶)

پس از تولد فرود باز نامی از جریره نیست وقایع مهمی روی می دهد سیاوش کشته می شود. رستم به توران زمین می تازد کیخسرو زاده می شود گیو به توران می آید و کیخسرو و فرنگیس به ایران می گریزند. اما در هیچ کدام از این رویدادها حتی در سوگ سیاوش سخنی از جریره نیست تا آنکه در داستان فرود شرح زندگی اندوهبار ترسید نمودار می شود در واقع داستان فرود شرح زندگی اندوهبار جریره نیز هست بخت دختر پیران با سرنوشت شوم پسر به هم تنیده است.

به کین خواهی سیاوش، سپاه ایران آهنگ نبرد با توران دارد کیخسرو شاه نو ایران، حواس را که سپهسالار لشکر است می خواند به وی گوشزد می کند که به هیچ روی از راه کلات نگذرد.

گذر زی کلات ایچ گونه مکن
گر آن ره روی خام گردد سخن
روان سیاوش چو خورشید باد
بدان گیتیش جای امید باد
پسر بود ش از دخت پیران یکی
که پیدا نبود از پدر اندکی

برادر به من نیز مانده بود
جوان بود و همسال و فرخنده بود
کنون در کلامست و با مادرست
به نحوی با فر با لشکر است
نداند کس را ز ایران به نام

از آن سو نباید کشیدن گلام (۷)

اما طوس خود کام سخنان کیخسرو را نادیده می گیرد و لشکر بدان سو می کشد فرود از مادر جریره دلش روشن است در ایران کیخسرو با پدر شاه نو فرود است و یاران یکدل سیاوش نیز همراه سپاه